

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که اتحاد در قضیه متقینه و مشکوکه به لحاظ کدامیک از عقل-موضوع عقلی-، دلیل-موضوع دلیلی- یا عرف-موضوع عرفی- لازم است؟

طرح و دفع مناقشات موجود در موضوع دلیلی، عقلی و عرفی

مطلب اول این است که مرحوم محقق اصفهانی در موضوع عرفی تردید دارند و می‌گویند موضوع منحصر به عقل و نقل است. در مقابل، ظاهر کلمات دیگران مثل مرحوم شیخ، آخوند و تقریباً همه‌ی کسانی که در این بحث وارد شدند این است که اصل انفکاک بین اینها را پذیرفته؛ لذا باید مناقشه ایشان را متعرض شده و ببینیم جوابش چیست؟ مطلب دوم این است که برخی سعی کرده اند که بگویند موضوع دلیلی در باطن و لب به موضوع عقلی برمی‌گردد لذا باید دید چیزی به نام موضوع دلیلی داریم یا نه؟ مطلب سوم این است که بر فرض پذیرش موضوع عرفی، آیا در آن تسامح وجود دارد یا خیر؟!

هر چند موضوع عرفی به این معنا نیست که باید در آن مسامحه وجود داشته باشد ولی فرق بین موضوع عرفی و دو موضوع دیگر را در همین باید قرار داد؛ یعنی اگر گفتیم در آن مسامحه وجود دارد باید دلیل آن را هم ذکر کنیم. به بیان دیگر با اینکه ما قاعده «لا عبرة بالمسامحات العرفية» را داریم، باید بگوییم اینجا استثنا شده؟ اگر استثنا شده دلیل این استثنا چیست و چه دلیلی بر این تسامح داریم؟

مطلب چهارم این است که اگر گفتیم در موضوع تسامح وجود دارد، مثلاً در مقام تطبیق به آب کری که یک مقدار از آن کم شده عرف باز هم می‌گوید کر است. یک اشکال این است که چرا ما مسامحات عرفیه را در اینجا بپذیریم؟ یک اشکال دیگر این است که عرف مرجع در تشخیص در مفاهیم است. در این موضوع عرفی مسئله‌ی تطبیق در عالم خارج مطرح است در حالیکه عرف در تطبیق دخالت ندارد.

مطلب اول (تردید در موضوع عرفی)

سوال این است که آیا ثبوت موضوع عرفی داریم یا نه؟ اگر نتوانستیم این اشکال را جواب بدهیم باید گفت فقط موضوع دلیلی و -عقلی داریم. کما اینکه مرحوم آشتیانی و قبل ایشان -علی الظاهر- شریف العلماء موضوع را دلیلی می دانستند. در توضیح می توان دو بیان ذکر کرد.

بیان اول: حکم در اختیار شرع یا عقل – سلمنا که عقل حکم دارد – است لذا عرف حکم ندارد که بخواهد موضوع داشته باشد. در نتیجه احکام یا عقلی و یا شرعی است که هر کدام از عقل و شرع باید متکفل بیان موضوع خود باشند.

بیان دوم: مرحوم اصفهانی(قده) در کلامی دقیق و طی چند مقدمه می‌فرماید: مقدمه اول: موضوع قرار گرفتن یک چیز برای یک حکم در دو مرحله متصور است: الف – ثبوت یا واقع ب – اثبات یا ظاهر. در مرحله اول «موضوع عقلی» است چون به «حسب الواقع» موضوع برای حکم است و در مرحله دوم «موضوع دلیلی» است چون موضوع مربوط به «لسان دلیل» است؛ لذا می‌تواند همان موضوع عقلی را بیاورد یا قیوداتی به آن بیافزاید.

مقدمه دوم: می‌فرمایند «كون الشيء موضوعاً لحكم الشارع» اگر یک شیئی بخواهد موضوع حکم شارع قرار بگیرد، «لیس إلا باعتبار تعلق طلبه به – لباً أو لفظاً» یا لباً یا لفظاً، موضوع برای حکم شارع می‌شود.

مقدمه سوم: موضوعیت امری اعتباری نیست که بگوئیم به اعتبار معتبر تغییر پیدا می‌کند. اگر ما موضوعیت یک شیئی را برای حکم، امری اعتباری بدانیم، هم شارع و هم عرف می‌تواند اعتبار کند. می‌فرمایند حقیقت موضوعیت این است که لباً و یا لفظاً متعلق طلب قرار بگیرد و اگر متعلق طلب قرار نگیرد – نه در مقام واقع و نه در مقام ظاهر – عنوان موضوع برای آن صدق نمی‌کند.

نتیجه: «لا یعقل أن يشكّل نظر العرف المسامحي موضوعاً له حکم» معقول نیست عرف مسامحی چیزی را به عنوان موضوع برای حکم قرار بدهد. به بیان دیگر اگر موضوعی مسامحی شد، حکمش هم مسامحی است – نسبت حکم و موضوع تضایف است – و در حکم مسامحی استصحاب راه ندارد و نسبت آن به شارع صحیح نیست. در استصحاب باید حکم واقعی استصحاب شود^[1].

جواب مرحوم اصفهانی از مطلب اول

مرحوم اصفهانی(قده) می‌فرماید «و يمكن أن يقال: ان نظر العقل و العرف – بكلا وجهيه – طريق إلى الواقع» عقل و عرف – به هر دو وجه‌اش^[2] – می‌گوید بین حکم و موضوع تناسب وجود دارد و تمام اینها طریقاً إلى الواقع.

می‌فرمایند «فتارة – يكون البرهان العقلي طريقاً إلى ثبوت الحكم الموضوع خاص واقعاً» شارع آمده حکمی را برای موضوعی آورده. با مراجعه به عقل، عقل می‌گوید شارع حرمت را برای خمر مسکر آورده، پس موضوعش خمری است که اسکار داشته باشد و اگر اسکار نداشت حرمت از بین می‌رود.

«و أخرى – يكون مفاد الدليل بحسب المتفاهم العرفي طريقاً إلى ثبوته واقعاً» درست است عقل می‌گوید ذات سگ نجس است اما مفاد دلیل و ظاهر آن می‌گوید الكلب یعنی من له صورة الكلبية نجس است.

راه سوم اینکه «تكون المناسبة المرتكزة في ذهن العرف مثلاً طريقاً إلى ثبوته له واقعاً» گاهی اوقات ارتکاز عرفی دست ما را می‌گیرد و موضوع واقعی را بیان می‌کند.

خلاصه اینکه می‌فرماید دلیلی که می‌آید، حکم و موضوعی دارد. گاهی عقل، گاهی لسان دلیل و گاهی ارتکاز عرفی می‌گوید موضوع چیست؛ پس چرا می‌گوئید موضوع عرفی نداریم؟ موضوع عرفی به معنای اعتبار موضوع توسط عرف نیست تا اشکال شما پیش بیاید. ضمن اینکه با حرف شما اشکال بر موضوع عقلی نیز وارد می‌شود چرا که می‌گویند عقل فقط مربوط به احکام

عقلی است و در این بحث جایگاهی ندارد. در اینجا هم می‌گوئیم حکم و موضوع نزد شارع مشخص است ولی ما برای رسیدن به آن گاهی از عقل، عرف یا دلیل استفاده می‌کنیم.

با این بیان اشکال حل می‌شود ولی در حقیقت ایشان پذیرفتند که ما چیزی به نام موضوع عرفی یا عقلی نداریم و این تعبیر مسامحه است. موضوع واقعاً مطلوب و متعلق حکم شرع است ولی اینکه این موضوع را چطور به دست بیاوریم فرق می‌کند.^[3]

مطلب دوم (تردید در موضوع دلیلی)

اشکال ثبوتی دیگر این است که ما چیزی به نام «موضوع دلیلی» نداریم. در مقام استدلال سه دلیل ذکر شده و ما دلیل سوم که اهمیت بیشتری دارد را ذکر می‌کنیم.

می‌گویند احکام تابع مصالح و مفاسد است در نتیجه «الشارع لا يأمر إلا بما هو حسن عقلاً، و أنه لا ينهى إلا عما هو قبيح عقلاً» پس «ما هو الموضوع لحكم العقل هو الموضوع لحكم الشارع» آنچه واقعاً موضوع حکم شرع است همان موضوع حکم عقل است. در مقام اثبات گاهی شارع لازمه‌ی موضوع عقلی و گاهی عنوانی اعم از موضوع عقلی و گاهی هم عنوانی اخص را می‌آورد.

ولی وقتی گفتیم ملاک عقل است؛ در مواردی که حکمی در لسان دلیل بر خلاف عقل است، می‌گوئید باید آن را توجیه کنیم. در موضوع هم همینطور است. اگر موضوعی عنوانی داشت که عین موضوع عقلی بود فبها ولی اگر اعم، اخص یا ملازم بود، نباید فریب ظاهر را بخوریم بلکه باید بگوئیم موضوع، همان است که عند العقل موضوع است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قدیم)، ج 3، ص: 276 و 277؛ و لا يخفى عليك أن ما ارتكز في ذهن العرف من المناسبة أو غيرها لا بد من أن لا يكون من القرائن الحاقّة بالكلام، بحيث يمنع من انعقاد الظهور في ما هو مدلول اللفظ لولاه، و لا من القرائن المنفصلة المتبعة في رفع اليد عن الظهور المستقر، فانه على التقديرين يكون محدداً للموضوع الدليلي، لا موضوعاً في قبال الموضوع الدليلي كما هو محل الكلام. و عليه فيشكل الأمر في الموضوع العرفي المسامحي بتقريب أن موضوعية شيء لحكم لها مرحلتان: الأولى مرحلة اللبّ و الواقع، و في مقام الثبوت. الثانية- مرحلة الإنشاء و الدلالة و مقام الإثبات. فالموضوع باعتبار الأولى موضوع حقيقي عقلي. و باعتبار الثانية موضوع دليلي و لا يكون الشيء معروضاً للطلب في غير هاتين المرحلتين بوصف بالموضوعية، فكون الشيء موضوعاً لحكم الشارع ليس إلا باعتبار تعلق طلبه به- لباً أو لفظاً. و ليست الموضوعية كالملكية متقومة باعتبار المعتبر- شارعاً كان أو غيره- حتى يتصور اعتبارها من العرف حقيقة، بل لا بد من كون نظر العرف طريقاً محضاً إلى ما هو الموضوع عند الشارع، و المفروض أن ذا الطريق لا ثبوت له على التحقيق، إلا في مرحلة اللبّ أو اللفظ، فلا يعقل أن يشكّل نظر العرف المسامحي موضوعاً له حكم، بل مرجعه إلى المسامحة في الموضوع، مع فرض كون العقل و النقل على خلافه. و حيث أن الموضوع مسامحي، فمقتضى التضاف كونه الحكم كذلك، فثبوت الحكم له أيضاً مسامحي فلا يقين بثبوت الحكم من الشارع لهذا الموضوع حتى يكون إبقاؤه واجباً و نقضه محرماً.

[2] □ مراد از «دو وجه» یا «بکلا وجهیه»: گاهی عرف به عنوان مرجع در تشخیص مفاهیم، مورد مراجعه قرار می‌گیرد. مثلاً در روایت یا در دلیل آمده «الماء المتغير». از عرف می‌پرسیم معنای ماء متغير چیست؟ عرف معنای ماء متغير را بیان می‌کند و

می گوید تغییر آن است که به حسب ظاهر ببینیم تغییر است اما اگر در باطنش تغییر به وجود آمده باشد فایده ندارد. گاهی اوقات عرف روی ارتکازات خودش می گوید حکمی که در دلیل آمده با موضوع تناسب دارد. مثلاً در «الماء المتغیر نجس» عرف می گوید هر چند در دلیل، موضوع «ماء متغیر» است اما ارتکاز من عرف این است که نجاست با ذات ماء ارتباط دارد لذا اگر تغییر از بین رفت من عرف می گویم ذات الموضوع که ذات الماء است هنوز موجود است. گفتیم مرحوم آخوند برخلاف مرحوم شیخ، آشتیانی و سایر محشین بحث را روی ارتکازات عرفیه برده و اصلاً بحث تسامح توسط ایشان مطرح نشده است. مراد از ارتکازات چنانچه در آینده اشاره خواهیم کردیم «ارتکاز عرف دقیق» است.

[3] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قدیم)، ج 3، ص: 277 و 278: و يمكن أن يقال: ان نظر العقل و العرف - بكلا وجهيه - طريق إلى الواقع.

فتارة - يكون البرهان العقلي طريقاً إلى ثبوت الحكم الموضوع خاص واقعاً. و أخرى - يكون مفاد الدليل بحسب المتفاهم العرفي طريقاً إلى ثبوته واقعاً. و ثالثة - تكون المناسبة المرتكزة في ذهن العرف مثلاً طريقاً إلى ثبوته له واقعاً، إلا أن هذه المناسبة الارتكازية ليست بحد تكون قرينة عقلية و لا عرفية تمنع عن انعقاد الظهورية أو تقتضي صرف الظهور و رفع اليد عنه، بل بحدّ لو خلي العرف و طبعه لحكم بأن الحكم المتيقن أصله ثابت لمثل هذا الموضوع، فالشخص - بما هو عاقل برهاني - يقطع بثبوت الحكم لموضوع خاص واقعاً، و بما هو من أهل فهم الكلام يقطع بثبوت الحكم لموضوع آخر متخصص بخصوصية أخرى، و بما ارتكز من المناسبات في ذهنه، و بطبعه يقطع بثبوت الحكم لموضوع ثالث مثلاً.